

رفیق مسعود احمدزاده و شرحی از بنیان های تئوری مبارزه مسلحانه راهنمای چریکهای فدائی خلق

توضیح پیام فدایی: آنچه که در زیر می آید متن سخنرانی رفیق اشرف دهقانی در پنجاهمین سالگرد جان باختن رفیق کبیر مسعود احمدزاده و یارانش می باشد که در تاریخ ۵ ماه مارس ۲۰۲۲ در اتاق "بذرهای ماندگار" در کلاب هاوس ایراد شد. پیام فدایی این سخنرانی را از حالت گفتار به نوشتار درآورده و با برخی ویرایش های جزئی به نظر خوانندگان می رساند.

با درودی گرم به شما رفقا و دوستان گرامی، و تشکر از حضورتان در این جلسه، جلسه ای که به مناسبت پنجاهمین سالگرد شهادت دو تن از بنیانگذاران چریکهای فدائی خلق، رفقا مسعود احمدزاده و عباس مفتاحی و جمعی دیگر از یاران، یعنی به واقع چریکهای فدائی خلقی برپا شده که قلب پر مهرشان در ۱۱ و ۱۲ اسفند سال ۱۳۵۰، آماج گلوله های ماموران رژیم شاه قرار گرفت. یادشون گرامی باد.

شاملو، قطعه شعری داره که میگه "عاشق اعتراف را چنان به فریاد آمد که وجودش همه بانگی شد"، راستش من این قطعه شعر همیشه، یعنی برای من این قطعه شعر همیشه یادآور نهایت صداقت و پاکی رفیق بهروز دهقانی و شهادتش در زیر شکنجه ساواک هستش. ولی چه این قطعه و چه شعرهای حماسی دیگه ی شاملو، واقعاً توصیفی شایسته از همه بنیان گذاران و پایه گذاران چریکهای فدائی خلقه، اونهایی که به راستی پیشاهنگان راستین طبقه کارگر ایران بودند.

رفقای کمونیست ما که در ۱۱ و ۱۲ اسفند با قدم های استوار به سوی میدان تیر چیتگر رفتند، واقعاً، فکری جز رهائی کارگران و ستمدیدگان ایران نداشتند. هیچ چیز دیگه جز این تو سرشان نبود. اونها نهایت صدق و پیوند صمیمانه شان با توده های دربند ایرانو با خونند اون آخرین سرودشون که: "من چریک فدائی خلم، جان من فدای خلم"، یعنی آنها با این سرود صدق و پیوند صمیمانه شان را با کارگران و توده های دیگر به نمایش گذاشتند.

در اینجا لازم می بینم به طور برجسته در مورد رفیق عباس مفتاحی چند کلمه ای بگم. این رفیق، یکی از بنیانگذاران چریکهای فدائی خلق بود که متأسفانه کمتر در موردش صحبت شده. در حالی که رفیق عباس نمونه ای از یک رفیق منضبط و سازمانده در رأس چریکهای فدائی خلق بود و به دلیل برخورداری اش از دانش مارکسیستی و قدرت تبلیغ و ترویج، در جذب انقلابیون واقعاً تبحر داشت. مثلاً رفیق عباس در سال ۵۰ که یک دفعه تعداد زیادی از انقلابیون خواستار این بودند که با چریکهای فدائی خلق ارتباط بگیرند، واقعاً در اون روزها هر روز چندین قرار اجرا می کرد و از این طریق هم تعداد زیادی از رفقای از بعداً ما دیدیم که نقش به سزائی در سازمان ما ایفاء کردند، از طریق این رفیق به تشکیلات چریکهای فدائی خلق وصل شدند.

یکی دیگه از کارهای برجسته رفیق عباس مفتاحی، البته قبل از تشکیل چریکهای فدائی خلق، سازمان دادن یک تحقیق عینی از روستاهای مازندران بود به این خاطر که یک دید واقعی از اثرات اصلاحات ارضی روی زندگی دهقانان به دست آورد. خُب هم این تحقیق خیلی با ارزش و هم تحقیقات عینی دیگه که از نقاط مختلف ایران به خصوص در آذربایجان صورت گرفت، اینها پایه ای شدند برای ارائه تحلیل واقع بینانه و مارکسیستی از طرف رفیق مسعود احمدزاده.

من دیگه از مقاومت واقعاً افسانه ای رفیق عباس در زیر شکنجه که حتی شکنجه گرانشو هم به تحسین واداشته بود، یا از ایستادگی او در دادگاه ۲۳ نفر و رهنمونش برای خواندن دسته جمعی سرود، همان سرود چریکهای فدائی خلق که توی اون دادگاه خواندند، و یا از قهرمانی ها و از خود گذشتگی های دیگه او اینجا دیگه فرصت نیست که به تفصیل صحبت بکنم. به هر حال یاد عزیز این رفیق، جاودان و راهش پر رهرو باد!

در رابطه با شخصیت رفیق مسعود احمدزاده، چون فیلمی بسیار زیبا و هنرمندانه و در عین حال پر محتوا، به مناسبت پنجاهمین سالگرد شهادت این رفیق و به راستی قُنوس سرخ، تهیه شده _که امیدوارم شما تا حالا دیده باشین یا ببینیدش_ من برای این که بحث طولانی نشه در اینجا فقط یکی دو خاطره را در مورد این رفیق می گویم و به همین ها بسنده می کنم.

ولی قبل از اون، با توجه به این که ۸ مارس، روز جهانی زن نزدیکه می خوام این روز رو به زنان تحت ستم ایران و جهان تیریک بگم. و بگم که یقین دارم که رزم زنان تحت ستم ما در کنار مردان تحت ستم خواهد تونست به

سلطه مردسالاری که در حال حاضر با این سلطه سیستم سرمایه داری و رژیم ننگین جمهوری اسلامی، با اینها در هم تنیده شده، پایان بده.

در مورد رفیق مسعود احمدزاده، اول اینو بگم که برای من جالب بود که پس از فرار از زندان، وقتی در جمع رفقا شیرین معاضد، نسترن آل آقا، فریدون جعفری، حسن نوروزی و حمید اشرف قرار گرفتم، دیدم که رفیق حمید اشرف هر بار از رفیق احمدزاده صحبت می‌کنه، از او به عنوان یک نابغه یاد می‌کنه و بعد هم سر تکون دادن و تأیید رفیق نوروزی رو هم می‌دیدم. من خودم البته فقط در زندان بودم که متوجه شدم که رفیق مسعود یکی از رهبران برجسته سازمان ما هستش. در زندان اوین، چند روز قبل از این که رفقا را به مسلخ اعدام ببرند، به ما (یعنی به من و دو رفیق دختر دیگه که اونجا بودیم) با رفیق مسعود ملاقات دادند. واقعا صحنه های فراموش نشدنی رو به یاد دارم. از جمله فشردن دست رفیق با اشتیاق شدید و بعد متوجه شدن درد او که ناشی از شکنجه های وحشیانه اش بود. بعد نگاه حسرت بارمان به چهره رفیق مسعود که می‌دونستیم جلادان شاه به زودی اونو از ما و از مردم ایران خواهند گرفت. در اون ملاقات من از چگونگی سازماندهی چریکهای فدائی خلق، از رفیق پرسیدم. دلیلش هم این بود که زمانی که گروه ما، راه انقلاب در ایران کشف و به ضرورت مبارزه مسلحانه رسید، رفیق بهروز به من گفت که حالا روابط تشکیلاتی جدیدی ریخته شده و قراره هسته های سه نفره به وجود بیاید که مزیت اش هم اینه که هر کس فقط ۲ تا رفیق را خواهد شناخت. حالا من می‌خواستم بیشتر از این بدونم. ولی رفیق مسعود در مقابل سؤال من یک کم مکث کرد. انگار که داشت تعمق می‌کرد که چه جوابی بده. من گفتم منظورم هسته های سه نفره است. یعنی می‌خواستم بگم که من چیزهایی می‌دونم. به هر حال رفیق مسعود خیلی کوتاه توضیح داد که: آره، روابط، قبلاً به صورت زنجیره ای بود ولی بعد تغییر کرد و با تیم های سه نفره، حالت خوشه ای به خودش گرفت. خُب من متوجه شدم که رفیق در حضور ساواکی ها نمی‌خواد بیشتر از این توضیح بده. ولی در همین موقع، یک دفعه رفیق مسعود با شادی و احساس افتخار، از حرکت قهرمانانه رفیق مجید احمدزاده به ما گفت. رفیق مجید موقع دستگیری تونسته بود نارنجکشو در ماشین ساواکی ها منفجر بکنه که منجر به کشته شدن یک ساواکی و رعب و هراس شدید بقیه شده بود. اهمیت موضوع در این بود که در اون مقطع، این قبیل حرکت های جسورانه و شجاعانه ی چریک ها، شدیداً باعث تضعیف روحیه سرکوبگران شاه می‌شد و از طرف دیگه هم وقتی خبر یک همچنین کارهایی در میان مردم پخش می‌شد، روحیه مبارزاتی مردم تقویت می‌کرد که البته یک همچنین کاری در اون زمان، یکی از اهداف تاکتیکی سازمان ما بود به هر حال یاد چریک فدائی خلق جسور و شجاع، رفیق مجید احمدزاده همواره گرامی باشه!

خاطره دوم، مربوط به دوره بعد از اعدام رفیق مسعود و جمعی از یاران بود. اونموقع دیگه در زندان عمومی بودم که من خبردار شدم که در روز قبل از اعدام این رفقا، رژیم یک تظاهرات دولتی ترتیب داده. چون شاه در مجامع بین المللی، خودشو دموکرات جلوه می‌داد و حالا با این تظاهرات می‌خواست اعدام رفقای فدائی ما رو بگه که خواست مردمه یعنی اینطور جلوه بده. بعد ضمناً هم شنیدیم که رفقای ما هم در بیرون از زندان، اون تظاهرات دولتی رو با انفجار بمب های صوتی به هم زده اند. بعدش یک خبر بسیار خوشحال کننده و البته حیرت آوری رو دریافت کردیم. دونستیم که در دادگاه رفیق مسعود، خبرنگار خارجی بوده و رفیق کبیر ما بیش از یک ساعت در اون دادگاه از کارگران و ستمدیدگان ایران دفاع کرده بعدها هم در بیرون از زندان از این امر مطلع شدم که وقتی رفیق مسعود متوجه حضور خبرنگار خارجی شده، زاکت تنشو در آورده و بدن سوخته از شکنجه شو برای افشای رژیم شاه به اونها نشون داده. اینم جالبه که همین واقعه در همون زمان در روزنامه های خارجی منعکس شده بود و در افشای رژیم شاه نقش خیلی مؤثری ایفاء کرد.

خُب بگذارید حالا که از سخنرانی رفیق مسعود در دادگاه صحبت شد که نه فقط شجاعت و خلاقیت این رفیق بلکه سطح بالای سواد سیاسی اونو هم نشون داد، چند کلمه ای هم در مورد دانش بسیار وسیع این رفیق بگم. این موضوع را از این لحاظ می‌گم که امروز، البته چه در رژیم شاه و چه امروز در رژیم جمهوری اسلامی این اتهام را به چریک ها می‌زنند که گویا به خاطر ممنوع بودن کتاب های مارکسیستی چریک ها یک همچنین کتاب هائی رو نخوانده بودند و سواد مارکسیستی نداشتند. حالا افراد ضد انقلابی، یا غیر انقلابی به هر حال این تهمتو به انقلابیونی که خودشون مترجم آثاری از مارکس و انگلس بودند، زدند یا الان دارند می‌زنند. خود رفیق مسعود، دو اثر از انگلس به نام های "لودویگ فویر باخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمان" و کتاب "منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" رو، ترجمه کرد. از ترجمه های دیگه این رفیق که شناخته شده یکی، "جنگ چریکی، یک روش" از چه گوآرا و دو تای دیگه تجربه انقلاب کوبا هست در کتاب رژی دبره و اون یکی هم "مسائلی درباره تز دبره" اینها را ترجمه کرده. البته اون هائی که تا به حال شناخته شده خُب تازه حالا ما در کتاب این رفیق هم می‌تونیم وسعت و عمق دانش مارکسیستی و حد اشراف او به تاریخ اروپا و تاریخ معاصر ایران، و همینطور، گستردگی آگاهی این رفیق از انقلابات و جنبش های انقلابی در اقصی نقاط جهان، متوجه بشیم. چون در این کتاب از همه اون ها کد آورده شده تجربیاتشون را این رفیق سعی کرد در اختیار دیگران بذاره همه اینها را می‌تونیم اونجا ببینیم حالا من از این موضوع می‌گذرم.

ولی یه موضوع دیگه رو هم خوبه که بگم. اونهم اینه که قبل از این که کتاب مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک توسط رفیق مسعود نوشته بشه، چندین مقاله در زمینه ضرورت مبارزه مسلحانه، از زوایای گوناگون نوشته شده بود و در گروه مورد بحث قرار گرفته بود. این واقعیتو رفیق پویان در رابطه با مقاله خودش (که می

دانید که مقاله پویان اولین مقاله ای بود که ضرورت مبارزه مسلحانه، به طور خیلی واقع بینانه و با روش دلنشین دیالکتیکی (در اون مطرح شد) رفیق پویان در اونجا نوشته که: "در این سه ماهی که از نوشتن این مقاله می‌گذرد، ما ده‌ها بار مشی عمل مسلحانه را مورد بررسی قرار داده‌ایم و طبعاً هر بار برخورد نظراتمان چیزهای تازه‌ای به ما آموخته است".

ببینید، اساساً در "گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده" روابط کاملاً دموکراتیک حاکم بود. به طوری که به نظرات همه اعضا و حتی سمیات‌ها توجه می‌شد و مطالبی که از طرف رفقای با تجربه نوشته می‌شد در اختیار همه رفقا قرار می‌گرفت و بر عکسش. به همین دلیل، نظر مطرح شده در کتاب رفیق مسعود احمدزاده به واقع جمع‌بندی نظرات همه رفقای گروه ما بود. تازه، این کتاب پس از نوشته شدن، باز هم در اختیار همه رفقا گذاشته شد. من خودم دست نوشته‌ها را رفیق احمدزاده رو با همراهی رفیق بهروز در همان تابستان ۴۹ خوندم. در واقع، این کتاب، پس از تأیید همه رفقا انتشار بیرونی پیدا کرد در نتیجه نباید کتاب مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تا کتیبک صرفاً نظر یک شخص دونست، بلکه رفیق احمدزاده با توجه به واقعا اون دید عمیقی که از مارکسیسم-لنینیسم داشت و این که واقعا یک نابغه بود تونست همه بحث‌های صورت گرفته در گروه رو تکمیل بکنه و با توضیح و تشریح مسائل با یک دید علمی، اونارو، همه را یکجا عرضه بکنه. خُب این کتاب به همراه کتاب رفیق پویان، به واقع مانیفست همه چریک‌های فدائی خلق پایه گذار سازمان ما بودش.

در ضمن، وجود روابط دموکراتیک و نظرخواهی و نظر دهی در این گروه باعث شدش که همه رفقا نظر واحد و منسجمی پیدا بکنند. که واقعا اون خیلی مهم بود و جالبه بدونیم که در سال ۵۰ که خیلی از رفقای اولیه چریک‌های فدائی خلق دستگیر شدند، برای زندانیان قبلی خیلی تعجب آور بودش که می‌دیدند همه چریک‌ها تحلیل واحد دارند از جامعه و نظر واحدی هم در مورد مبارزه مسلحانه دارند. خُب اینو زندانیان سیاسی اون دوره می‌دونند و متن دفاعیه‌های ماها هم در دادگاه به خصوص در ارائه نظر در مورد اصلاحات ارضی، که معمولاً تو دادگاه روی همین موضوع صحبت می‌شد چون موضوع جدیدی بود اون موقع، همه اینها گواه اینه که رفقای اولیه نظرات منسجم و واحدی داشتند روی امور جامعه.

خُب، حالا بحث اصلی من امروز مربوط به نوآوری‌های رفیق مسعود احمدزاده، یا به معنی دقیق کلمه، نوآوری‌های چریک‌های فدائی خلق در جنبش کمونیستی ایران هستش که من در اینجا به سه مورد اساسی اشاره می‌کنم.

مورد اول به کار بستن اسلوب مارکسیستی در تحلیل جامعه و به دست دادن تحلیل مشخص از شرایط مشخص جامعه ایران. در تحلیلی که توسط رفیق مسعود صورت گرفت نشون داده شد که جامعه ایران بعد از کودتای ۱۲۹۹ توسط امپریالیسم انگلیس به یک جامعه نومیستعمره تبدیل شد. خُب شما حتماً می‌دونید که در جهان، ما شاهد سه شکل یا سه نوع مستعمره بوده ایم. یکی مستعمره قدیمی یا همان اولیه که کشور استعمارگر کشوری را اشغال می‌کنه و آشکارا توسط ایادی خودش بر اون کشور حکم می‌رونه. دوم، نیمه مستعمره - نیمه فنودال که در حالی که حکومت فنودالی وجود داره معمولاً چند امپریالیسم با توجه به اون قدرت اقتصادی و نظامی ای که دارند، از قِبل اون حکومت فنودالی، منافع خودشونو تأمین می‌کنن. یعنی به واقع در شکل نیمه مستعمره-نیمه فنودال یک نوع سازش و تلفیق یعنی آمیختگی بین سلطه فنودالی و سلطه امپریالیستی به وجود می‌آد.

ولی در شکل نومیستعمره، به قول رفیق مسعود، "سلطه امپریالیستی ماریپیچی تکاملی را طی می‌کند که در آن، جامعه نومیستعمره تکرار جامعه مستعمره است منتهی در سطحی متکاملتر". منظور اینه که در این شکل، امپریالیسم، سلطه خودشو مثل کشور مستعمره تماماً بر اون کشور اعمال می‌کنه؛ منتها در یک شکل نوین. یعنی به جای این که ایادی و افراد خودشو مثل مستعمره برای اداره کشور به کار بگیره، در شکل نومیستعمره، می‌آد سلطه شو توسط افراد بومی خود اون کشور اعمال می‌کنه. حالا ایران دوره رضا شاه، به واقع مثال خیلی بارزی از استعمار نو هستش. چون دلپیش هم اینه که امپریالیسم انگلیس با یک کودتا قدرت سیاسی را به دست خودش گرفت ولی اداره امور رو داد دست رضا شاه که با اسم کاذب که مثلاً یک حکومت ملیه، بیاید و سیاست هائی که امپریالیسم انگلیس برای تأمین منافع خودش لازم می‌دونست آنها رو به مرحله عمل در بیاره. می‌دونید که در اون زمان، شیوه تولید مسلط، فنودالی بود. ولی این شیوه تولید مانع از نومیستعمره شدن جامعه ایران نبود. چون دیدیم که رضا شاه از راه‌های مختلف و از جمله با حمله نظامی به فنودال‌های محلی و به راه انداختن کشت و کشتارهای زیاد، همه اون فنودال‌ها را تابع حکومت مرکزی کرد. پس به این ترتیب شیوه تولید فنودالی باقی موند ولی حکومت‌های محلی برچیده شدند و در نتیجه همه فنودال‌ها، وابسته به حکومت مرکزی شدند که خود این حکومت مرکزی هم حافظ منافع امپریالیسم انگلیس در ایران بودش.

حالا اگر ما واقعا تاریخ کشورمونو بر اساس فاکت‌های عینی فاکت‌های عینی ای که دیگه غیرقابل انکارند اگر اون جوری دنبال کنیم می‌بینیم که از زمان رضا شاه به این طرف، بر جامعه ایران، بر مردم ما، این امپریالیسمه که حکم می‌رونه. البته خوب با توجه به تحولات درونی خود امپریالیست‌ها، از اون زمان تا الان تغییراتی صورت گرفته و این یا اون امپریالیسم از قدرت بیشتر یا کمتر برخوردار شده اند. به خصوص حالا مثلاً در جمهوری اسلامی واقعا فاکت‌های کاملاً عینی و مشخصی وجود داره که نشون می‌ده که این رژیم، واقعا هیچ کاری جز

این که سیاست های امپریالیستی رو چه در خود ایران و چه در منطقه پیاده بکنه، واقعا کار دیگه ای نمی کنه. ببینید نشریه پیام فدائی، ارگان سازمان ما، در این مورد واقعا پر از مطلب با فاکت های زنده هستش، و از نظر من واقعاً یک گنجینه ایه که سلطه امپریالیست ها بر کشور ما رو به طور واضح، و آشکار با فاکت ها و دلائل مختلف نشون میده.

خُب حالا، چه نتیجه عملی از تحلیل رفیق مسعود گرفته شد؟ این نتیجه که تضاد اصلی در جامعه ما تضاد بین خلق و امپریالیسمه. حالا خلق هم که می گوئیم یعنی کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی شهر و روستا. در نتیجه تا سلطه امپریالیسم از ایران قطع نشه، مردم ما روی رفاه و آزادی رو نخواهند دید. تأکید می کنم که، درک این واقعیت که جامعه ما تحت سلطه امپریالیست ها قرار داره از اهمیت اساسی برخورداره، چون در برخورد به مسایل مختلف سیاسی و اجتماعی این باعث می شه که مرز کاملاً مشخصی بین برخورد کمونیستی یعنی از موضع طبقه کارگر و برخورد خرده بورژوائی یا بورژوائی به اصطلاح کشیده بشه.

ببینید، اگر جامعه ما هم، مثل کشورهای اروپائی، اگر توی این جامعه هم انقلاب بورژوا-دموکراتیک پیروز می شد و به طور مشخص اگر انقلاب مشروطیت ما، عمدتاً به دلیل دخالت امپریالیست ها و به خصوص دو امپریالیسمی که اون موقع فعال بودند امپریالیسم روس و انگلیس، این انقلاب شکست نمی خورد، در جامعه ما هم دموکراسی بورژوائی برقرار می شد. ولی مردم ما از دوره رضا شاه به این طرف، با یک دیکتاتوری شدیداً قهر آمیز روبرو شده اند. این واقعیتو رفقای تئوریسین ما این طور بیان کردند که: دیکتاتوری، ذاتی سلطه امپریالیسم بر جامعه ماست. از دهه چهل به بعد هم که شیوه تولید سرمایه داری مسلط شده در ایران به طور مشخص مطرح شد که رونای سیستم سرمایه داری وابسته، الزاماً دیکتاتوری شدیداً و وسیعاً قهرآمیزه. خُب البته هر کسی می تونه ببینه که دلیل این مساله هم روشنه. چون شدت استثمار و غارت ثروت های مردم ما توسط امپریالیست ها و سرمایه داران وابسته آنقدر زیاده که ارتجاع واقعا به جز اینکه با وحشیگری و سرکوب خشن برخورد بکنه، نمی تونه به نارضایتی ها و اعتراضات و مبارزات مردم پاسخ بده. یعنی این خشونت و وحشیگری حاصل این سلطه است، این سیستم سرمایه داری که الان در ایران هست.

خُب در حوزه سیاسی هم، در برخورد به این دیکتاتوری، ما شاهد دو نوع برخورد هم در گذشته و هم در الان هستیم. چریکهای فدائی خلق بر اساس تحلیل شون، گفته و می گن چون ریشه این دیکتاتوری، سلطه امپریالیسم و سیستم سرمایه داری حاکمه. پس برای رهائی از دیکتاتوری باید دست به ریشه برد و اونو سوزند و از بین برد. ولی خُب برخورد دیگه مثلاً در دوره شاه دلیل دیکتاتوری رو جاه طلبی شاه می دونست و تصورش این بود که اگر شاه نباشه دیکتاتوری هم در جامعه از بین میره. در حالی که نادرستی این برخورد خود واقعیت نشون داد که شاه رفت، رژیمش هم سرنگون شد ولی چون سلطه امپریالیسم و سیستم سرمایه داری همچنان باقی موند، دیکتاتوری دیگه ای جاشو گرفت. این دیکتاتوری هم (حالا این نکته مهمیه که بهش باید توجه بشه)، یعنی این دیکتاتوری بعد از رژیم شاه هم با رشد و سطره هر چه بیشتر سرمایه داری وابسته در جامعه ما، خشن تر و عنان گسیخته تر شده. یعنی ربط داره این دو تا با هم.

امروز هم، می شنویم که گفته می شه که اگه خامنه ای نباشه، اگر ولایت فقیه نباشه، اگر اصلاً جمهوری اسلامی سرنگون بشه، دموکراسی در ایران به وجود می آد. یعنی بدون از بین رفتن سیستم اقتصادی حاکم. ولی این نوع تلقی از دیکتاتوری و برخورد به اون، حالا، اگه نیروهای ضد انقلابی را کنار بذاریم در میان نیروهای درون صف خلق، واقعا یک چنین برخوردی انعکاسی از واقعیت دوگانگی ذاتی خرده بورژوازی در جامعه ما هستش، که از یک طرف روزگارش با سیستم سرمایه داری حاکم گره خورده پس هر ادعائی هم که بکنه می خواد این سیستم بمونه و از طرف دیگه از دیکتاتوری حاکم شدیداً در رنجه. در نتیجه می خواد سیستم موجود بدون دیکتاتوری باشه ولی خُب این یک توهمه و چنین چیزی امکان نداره که باشه، و برقرار بشه یک همچنین چیزی.

حالا موضوع دومو در نظرات چریکهای فدائی خلق مطرح می کنم که مربوط به چگونگی برخورد به ماشین دولتی حاکمه.

ببینید، از زمانی که در جامعه بشری اصلاً دولت به وجود آمده پشتوانه اش همیشه یک قدرت نظامی بوده، یعنی در طول تاریخ، شما نمی تونید طبقه حاکمی رو نشون بدید که بدون داشتن نیروی نظامی، تونسته باشه در جامعه، قدرت سیاسی اعمال بکنه. در ایران ما، پشتوانه یا به قول رفیق احمدزاده سیتون فقرات سلطه امپریالیستی و سرمایه داران حاکم، ارتشه، که همون طور که می دونید در دوره شاه اسمش بود ارتش شاهنشاهی و وقتی که آوردند و به جمهوری اسلامی تحویلش دادند، اسمش شد ارتش جمهوری اسلامی. یعنی همون ارتشه به واقع.

پس، اگه به قول لنین "مساله اساسی هر انقلاب، موضوع قدرت حاکمه در کشور است"، خُب پس ما، در بین نیروهای مدعی اعتقاد به مارکسیسم می بینیم که دو نوع برخورد به این مساله اساسی می شه. در نوشته رفیق احمدزاده، برخورد و خط پرولتاری به این صورت هستش که می پرسه: در امر تسخیر قدرت سیاسی چه چیزی تعیین کننده است و خودش جواب می ده که عمده ترین عامل بقای سلطه امپریالیستی در کشور ما،

ارتش سرکوبگره و البته با ضامنش. بنابراین، برای تسخیر قدرت سیاسی باید نقشه و راهی برای مقابله با این ارتش و نابودی اون داشت که در تئوری مبارزه مسلحانه، همان راه تشکیل ارتش توده ایه.

در این تئوری، پیشاهنگ انقلابی با قدرت نظامی خودش، در سد دیکتاتوری ای که حاکمه شکاف ایجاد می کنه و با یرهم زدن توازن قوا بین خلق و ضد خلق، سعی می کنه شرایطو برای مسلح شدن توده ها و سازماندهی اونها و در نهایت تشکیل ارتش خلق مهیا بکنه. در همان حال در چشم انداز این نظر، آزاد سازی مناطق و برپائی مناسبات نوین در آنجا، وجود داره. به همین دلیل بودش که رفیق احمدزاده تأکید کرد که مبارزه مسلحانه را نباید صرفاً محدود کرد به شهر بلکه باید در اقصی نقاط ایران ارگان های سرکوبگر مورد حملات نظامی قرار داد. در مورد به هم زدن توازن قوا هم ما در تجربه ی دهه ۵۰ دیدیم که جنبش مسلحانه علیرغم اینکه خوب در یک مقطع درجا زد ولی شرایط مبارزه را به نفع توده ها تغییر داد. این را همه واقعا دیدند به چشم خودشان. به عبارت دیگه، مساله ایینه که تونست تا حدی توازن قوا رو بین رژیم شاه و توده های مبارز، به هم بزنه.

ولی حالا در مقابل چنین برخوردی، ما نیروهای سیاسی چپ رو می بینیم که چه دیروز باشه در رژیم شاه و چه امروز در جمهوری اسلامی، اساساً به این مسأله نمی پردازند که ماشین دولتی ارتجاع را چه طوری می خواهند خرد بکنن و با چه نیروئی باید ستون فقرات قدرت حاکمو در هم شکست. خُب، امروز خیلی ها از سرنوینی جمهوری اسلامی صحبت می کنن، که خیلی خوبه ولی هیچوقت به طور جدی وارد این بحث نمی شن که چه نقشه ای برای از بین بردن قدرت نظامی حاکم یعنی این ارتش و سپاه پاسداران و پلیس و بسیج و غیره دارند؟ اونا مدعی هستنند که از طبقه کارگر مثلاً دفاع می کنند ولی حتی این را هم معلوم نمی کنند که طبقه کارگر با کدام نیروی نظامی می تونه با نیروی نظامی دشمن مقابله بکنه؟ و اساساً خودش در چه پروسه ای متشکل می شه؟

البته در میان نیروهای چپ معمولاً یک فرمول کلیشه ای مطرح می شه: که میگه اعتصاب عمومی و بعد قیام مسلحانه توده ای. ولی دیگه روشن نمی کنن که چه تشکلی قراره این اعتصاب عمومی و قیام مسلحانه توده ها را رهبری بکنه؟ در حالی که می دونند و تجربه قیام بهمین هم نشون داد که اگر رهبری انقلابی در رأس قیام توده ها نباشه اون قیام شکست می خوره. حالا اگر به این موضوع توجه بکنیم می بینیم که ما در اینجا هم جلوه ای از ناپیگیری خرده بورژوائی رو می بینیم.

واقعیت ایینه که رهبری انقلابی در ایران در پروسه ای به جز پروسه مبارزه سیاسی-نظامی به وجود نمی آد؛ و کلاً هم تئوری مبارزه مسلحانه، قیام ناگهانی توده ها رو راه پیروزی انقلاب نمی دونه، و معتقدیه که پیروزی انقلاب توده ها طی یک جنگ توده ای دراز مدت به دست می آد. و برای این منظور هم، راه مشخصی رو برای متشکل کردن طبقه کارگر و برخوردار شدن این طبقه از یک نیروی نظامی قابل اتکاء، مطرح می کنه.

در همین رابطه من حالا در مورد سومین نوآوری رفیق مسعود احمدزاده صحبت می کنم. که البته خُب به بحث قبلی هم ربط داره.

می دونیم که برای کمونیست ها یاری رسوندن به متشکل شدن طبقه کارگر و تشکیل حزب این طبقه، برای اینکه پیروزی انقلاب تضمین بشه، یک امر اساسی و کاملاً جدی ایه. ما در ایران شاهدیم که خیلی از نیروهای به اصطلاح چپ، معمولاً از ضرورت تشکیل حزب طبقه کارگر صحبت می کنند، ولی بدون توجه به شرایط دیکتاتوری شدیداً قهر آمیز حاکم که خُب همه می بینند که از طریق اعتصاب و مبارزه مسالمت آمیز، امکان متشکل کردن طبقه کارگر نمی ده، از روی دست لنین کپی برداری می کنن. و همان راهی رو برای ایران تجویز می کنند که در روسیه طی شده بود. در حالی که اگر برای کمونیست ها در روسیه این امکان واقعا وجود داشت که بروند به میان کارگران و اونها را متشکل بکنند و مثلاً لنین در انتخاب بین این یا آن کارخونه توصیه می کنه که ترجیحاً برید به میان کارگران صنعتی، ولی در ایران اساساً یک هم چنین انتخاب و امکانی وجود نداشت در زمان شاه و امروز هم نداره. ما امروز خودمان شاهدیم که خود کارگران حالا در جریان مبارزات اعتصابی خودشون، واقعا علیرغم همه تلاش هائی که می کنند که اون تلاش ها همه اش با زندان و شکنجه و بازداشت و کلی تهدید همراه هستنش باز هم نتونسته اند حتی یک تشکل صنفی برای خودشون به وجود بیارند، حالا بگونه به این که مبارزات اعتصابی یک شرایطی به وجود بیاره که کارگران بتوندن در ارگان سیاسی شون متشکل بشن! در زمان شاه هم در اساس یک چنین وضعی وجود داشت.

خُب، با توجه به چنین شرایطی، نوآوری رفیق مسعود ایینه که می گه: تحت سلطه دیکتاتوری در ایران طبقه کارگر نه در یک جنبش کارگری بلکه در جریان یک مبارزه مسلحانه توده ای، خودآگاهی طبقاتی و امکان تشکیل پیدا می کنه و شرایط ایجاد حزب طبقه کارگر به وجود می آد تو این پروسه. پس مطابق این نظر، مبارزه در حالی که در جهت مسلح کردن توده ها و تشکیل ارتش خلق پیش میره، با به هم زدن توازن قوا بین نیروی انقلاب و ضد انقلاب، شرایطو برای بردن آگاهی سوسیالیستی به میان کارگران و متشکل شدن طبقه کارگر هم فراهم می کنه. به این خاطر که رفیق مسعود مطرح کرد که: "تشکیل ارتش خلق، متناظر است با تشکیل حزب طبقه کارگر." می بینیم که در این تئوری چطور امر سیاسی و امر نظامی در هم ادغام می شه. و می بینیم که مبارزه

مسلحانه مورد نظر چریکهای فدائی خلق، سیاسی-نظامیه، یعنی کار سیاسی و نظامی با هم عجین هستند و از هم جدائی ناپذیر هستند.

ولی خُب با توجه به این که سازمان ما از پیاده کردن کامل تئوری مبارزه مسلحانه باز موند، امروز در رابطه با پروسه تشکیل ارتش خلق و حزب طبقه کارگر، تجربه مشخصی که مربوط به خود چریکهای فدائی خلق باشه وجود نداره. ولی ما پس از قیام بهمن، جنبش مسلحانه توده ای رو در کردستان داشتیم که به روشنی در آمیختگی کار سیاسی و نظامی رو نشون داد.

ببینید، کار مبارزه در کردستان صرفاً کار نظامی و جنگیدن نبود، بلکه با پشتوانه مبارزه مسلحانه، در میان توده ها کار سیاسی، انجام می شد. "جوله سیاسی" که این یک اصطلاح کُردیه. این جوله سیاسی برای بردن آگاهی به میان توده ها صورت می گرفت. یعنی پس اگر به این مساله توجه کنیم می بینیم که در جنبش خلق کُرد نشون داده شد که در پرتو جنبش مسلحانه امکان بردن آگاهی انقلابی به میان توده ها به طور کلی و آگاهی سوسیالیستی به میان کارگران به طور اخص وجود داره؛ و همینطور متشکل کردن اونها در ارگان های صنفی و سیاسی شون. همه اینا واقعا تأییدی بر درستی نظر رفیق مسعود احمدزاده و همه رفقای پایه گذار چریکهای فدائی خلقه.

حالا، امیدوارم که خسته نشده باشید اجازه بدید به یک موضوع دیگر هم بپردازم و اون اینه که چریکهای فدائی خلق چطوری به مبارزه مسلحانه به عنوان هم تاکتیک و هم استراتژی رسیدند و در پروسه، چه اتفاقی افتاد؟ در اوضاعی که به قول رفیق پویان "دو مطلق" بر ذهن توده ها حاکم بود. یعنی توده ها ضعف خودشونو مطلق و قدرت دشمنان شونو هم مطلق تصور می کردند، در اون آغاز، این مساله مطرح شدش که برای شکستن این دو مطلق و اینکه روحیه تسلیم طلبی توده ها به روحیه مبارزاتی و انقلابی تبدیل بشه، باید به طور مسلحانه تبلیغ کرد؛ به این معنا که مبارزه مسلحانه در آغاز باید سرشت تبلیغی داشته باشه. این نظر یدیع رفیق پویان بعدها به صورت میسخ شیده در تر یا خط "تبلیغ مسلحانه" که البته در موردش توضیح می دهم، مورد استفاده قرار گرفت.

خب حالا که مساله این شکلی مطرح شده بود رفقای متشکل در "گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده" با دید عمیقی که روی مسائل داشتند، این سئوالو برای خودشون مطرح کردند که ما به طور مسلحانه چه چیزی رو باید تبلیغ بکنیم؟ و وقتی به این سوال به طور مستولانه برخورد کردند به این نتیجه رسیدند که همه مسئله بر سر کشاندن توده ها به صحنه مبارزه و بسیج و سازماندهی اونا برای به ثمر رسوندن انقلابه. بنابراین برای این منظور، ما باید راه اصلی مبارزه را تبلیغ بکنیم. یعنی این راه را نشان بدهیم به توده ها که شما با پیمودن این راه می توانید به اصطلاح به پیروزی برسید. ولی خُب راه اصلی مبارزه در شرایط جامعه ایران چه بود؟

در اینجا بودش که پایه مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک ریخته شد در این تئوری ما با دو وجه از مبارزه مسلحانه روبرو هستیم. یکی وجه تاکتیکی که در سال ۵۰ می خواست نشون بده، یعنی هم می خواست راه مبارزه را به توده ها نشان بده و هم جو یأس و تسلیم طلبی که اون موقع بود اون را می خواست از بین بیره. مساله که مبارزه مسلحانه به مثابه تاکتیک بسته به شرایط می تونه وظایف مختلف و متفاوتی رو به عهده بگیره و برای اهداف متفاوت به کار بره. منظور اینه که شکل مبارزه به صورت مسلحانه در تمام پروسه باقی می مونه به عنوان شکل. ولی وظایف و هدف های تاکتیکی می توندن با هم فرق داشته باشند. در ضمن به همان صورتی که رفیق احمدزاده تأکید کرده در این تئوری، شکل ها و روش های دیگه مبارزه هم به کار گرفته می شن و نیروی انقلابی از اعتصابات کارگری گرفته تا تظاهرات دانشجویی و کلاً از هر مبارزه توده ها حالا هر شکلی که دارند حتی اگر فردی هم باشه، مثلاً شعار نویسی هم باشه، یعنی هر مبارزه ای که واقعا توده ها می کنند از آنها پشتیبانی می کنه و تا جائی هم که ممکنه در اونها شرکت هم می کنه. چون مبارزه مسلحانه تنها شکل مبارزه نیست. ببینید توجه بشه تنها شکل مبارزه نیست بلکه شکل اصلی مبارزه است، یعنی تنها راه رهائی خلقه.

خُب، در وجه استراتژیکی، مسئله مبارزه مسلحانه مورد نظر چریکهای فدائی خلق، در هم شکستن ماشین دولتی هستش. پس در این رابطه متشکل کردن طبقه کارگر، بسیج توده ها، پیشبرد جنگ خلق علیه ضد خلق، ایجاد ارتش خلق برای مقابله با ارتش ضد خلق و نابودی اون مطرحه. به این ترتیب می بینیم که واقعا چقدر به صورت روشن و منسجم راه انقلاب ایران در این تئوری مبارزه مسلحانه، کاملاً آشکار و روشن هستش.

همانطور که اشاره کردم وجه استراتژیکی مبارزه مسلحانه معمولاً از طرف مخالفین یا کسانی که خودشونو منتسب به فدائی می کنند ولی قادر به درک عمق این تئوری نیستند، مورد توجه قرار نمی گیره، و سعی می شه مبارزه مسلحانه چریکهای فدائی خلق در حد یک تاکتیک، اونهم برای شکستن جو اختناق و امید دادن به مردم معرفی بشه. حالا این بحث را بکنم که همین درک نادرست، پس از گذشت حدود ۲ یا ۳ سال از آغاز مبارزه مسلحانه، در زندان، همراه با تئوری کار سیاسی-صنفی به مثابه پای دوم جنبش، با عنوان خط "تبلیغ مسلحانه" علیه خط رهنمون چریکهای فدائی خلق یعنی "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک"، عَلَم شد و متأسفانه در اواخر سال ۵۳ به سازمان ما راه یافت و به مرحله عمل در اومد.

به خاطر این که امروز برخی، با نام بردن از رفیق جزنی از این خط دفاع می‌کنن و همچنان علیه تئوری مبارزه مسلحانه یِ مورد قبول ما سم پاشی می‌کنن، من در اینجا خیلی کوتاه به معرفی این خط می‌پردازم.

ببینید، خط "تبلیغ مسلحانه"، مبلغ این بود که باید به انجام کار سیاسی-صنعی پرداخت و از این طریق توده‌ها رو بسیج و سازماندهی کرد. و می‌گفتش که خب چون "دو مطلق" (یعنی همان دو مطلق مورد بحث رفیق پویان) در ذهن توده‌ها وجود داره، پس باید تبلیغ مسلحانه هم کرد تا در بین توده‌ها جو مبارزاتی ایجاد بشه و خُسن توجه توده‌ها به سوی پیشاهنگ جلب بشه. پس همانطور که می‌بینید در این خط، کار اساسی به واقع کار سیاسی-صنعی ایه با چاشنی "تبلیغ مسلحانه".

اما به این خط یا تئوری، چند ایراد اساسی وارده. اول و واضح تر از همه این که با توجه به شرایط دیکتاتوری که در کشور ما ماهیتاً امپریالیستی و شدیداً قهرآمیزه، اساساً از طریق کار سیاسی-صنعی نمی‌شه، در زمان شاه هم نمی‌شد و الان هم همیشه کارگران یا توده‌های دیگه رو از این طریق بسیج و سازماندهی کردش. یعنی در واقع این همون راه سیاسی کاریه که سال‌های مدید ورشکستگی خودشو نشون داده بود و چریک‌های فدائی خلق هم با داشتن تجربه در این مورد، آگاهانه این خطو رد کرده بودند. ببینید حتماً می‌دونید که رفقا صمد بهرنگی و بهروز دهقانی و کاظم سعادت‌ی، قبل از تشکیل چریک‌های فدائی خلق، سال‌ها به هر تلاشی در این جهت دست زده بودند. همینطور رفقای دیگه هم در رابطه با کارگران و در روستا در میان دهقانان سعی کرده بودند به کار صرفاً سیاسی دست بزنند. ولی در تجربه غیر عملی بودن این کار رو به طور کاملاً عینی واقعا با چشم خودشون دیده بودند و درک کرده بودند. البته در خط تبلیغ مسلحانه چون پای اسلحه هم در میان بود این شیوه "سیاسی کاری"، در ظاهر توجیه می‌شد و به واقع گمراه کننده می‌شد و بود.

خُب در این خط، با پیش کشیدن "پای دوم جنبش"، کار صنعی-سیاسی شاخه‌ای جدا از کار نظامی مطرح می‌شه. حتی به جای یک سازمان سیاسی-نظامی واحد اگر به این تئوری توجه بکنیم این انتظار هستش یعنی در بطن این تئوری هست که یک سازمان برای کارهای سیاسی و یک سازمان هم برای کارهای نظامی (یا همون تبلیغ مسلحانه) به وجود بیاد. یعنی درست متضاد با خط مبارزه سیاسی-نظامی مورد نظر چریک‌های فدائی خلق پایه گذار سازمان ما.

از جنبه هدف سیاسی هم واقعا یک تفاوت اساسی بین خط "تبلیغ مسلحانه" و خط "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" وجود داره. که من در اینجا خیلی کوتاه به یک جنبه‌ای از اون اشاره می‌کنم.

همانطو که می‌دونید، بسیج و سازماندهی توده‌ها می‌تونه به منظور و هدف‌های مختلفی صورت بگیره. حالا من دیگه زیاد نمی‌روم جزئیاتو توضیح دهم. مثلاً در تئوری مبارزه مسلحانه، توده‌ها بسیج و سازماندهی می‌شن تا ماشین دولتی با همه ابزارهای سرکوبگرش رو در هم بشکنند و با رهبری طبقه کارگر متشکل، پیروزی انقلاب تضمین بکنند. ولی در خط "تبلیغ مسلحانه"، هدف این بود که با انجام کار سیاسی-صنعی، توده‌ها بسیج و سازماندهی بشن که رژیم رو تحت فشار قرار بدن تا شاه حاضر به برقراری دموکراسی در جامعه بشه و اگر هم اصرار کرد که دیکتاتوری بکنه و این کار را نکرد سرنگون بشه. چون تصور این بود که دلیل دیکتاتوری، جاه طلبی شاهه. به همین خاطر هم گفته می‌شدش که نبرد با دیکتاتوری شاه باید "شعار استراتژیک جنبش" باشه. خُب واضحه که این خط، ماهیتاً خرده بورژوازی بود و در مقابل خط پرولتری چریک‌های فدائی خلق قرار داشت. حالا چرا می‌گم خرده بورژوازیه چون که این خط، استراتژی خودشو از بین بردن دیکتاتوری قرار می‌داد و نه از بین بردن سیستم سرمایه داری حاکم و قطع نفوذ امپریالیست‌ها در ایران.

حالا، از این بحث‌هایی که شد که امیدوارم خسته نشده باشید، از این بحث‌ها چه درسی برای امروز می‌شه گرفت؟ حالا به این بپردازیم.

ببینید ما می‌دونیم که نظرات رفقا پویان و احمدزاده در سال‌های که رهمنون حرکت چریک‌های فدائی خلق بود واقعا شکوفائی در جنبش به وجود آورد. کلاً تئوری مبارزه مسلحانه، انطباق خلاق مارکسیسم-لنینیسم در شرایط سلطه سرمایه داری وابسته، در ایران و چون از دل واقعیت در اومده، قادر هم هستش که واقعیت را تغییر بده. یعنی هم اون موقع به اصطلاح قادر بود و هم امروز.

ولی خُب امروز بیش از ۵۰ سال از تدوین این تئوری می‌گذره و حالا عده‌ای این امر مستمسک قرار داده اند و می‌گن این تئوری مال گذشته است و ربطی به شرایط کنونی نداره. خُب اگه صرفاً زمان مطرح باشه پس حالا که از زمان مارکس و انگلس حدود دو قرن می‌گذره، باید گفتش که نوشته‌های اونا هم کهنه شده؟ یا درس‌های انقلاب اکتبر هم دیگه اعتبار نداره و یا از انقلاب چین هم نمی‌شه درس‌هایی آموخت؟ در حالی که هم در آثار بزرگان مارکسیست و هم در انقلاب اکتبر و انقلاب چین درس‌های مهمی وجود داره، همینطور در تئوری مبارزه مسلحانه و عملکردهای انقلابی چریک‌های فدائی خلق در دهه ۵۰ که واقعا باید از همه اونها آموخت، برای ساختن آینده.

یک موضوع دیگه هم این واقعیه که جامعه ایران در طی ۵۰ سال گذشته، تغییرات خیلی زیادی کرده. ولی حالا ببینیم که این تغییرات کدوم ها هستند؟ خب هر ذهن آگاهی واقعا با روشنی تمام می تونه ببینه که در این مدت سرمایه داری به طور وسیعی در ایران رشد کرده و در همین رابطه هم، طبقه کارگر از لحاظ کمی (و البته از نظر کیفی هم) آشکارا رشد کرده. وضعیت روستاها کاملاً تغییر کرده به طوری که می دانید که اون موقع ها به اصطلاح شهر وابسته به روستا بود و حال وضع برعکس شده ... و تغییرات دیگه ای تو همین زمینه ها.

از طرف دیگه، امروز اگر نگاه بکنیم می بینیم که روحیه مبارزاتی در میان مردم به هیچوجه قابل مقایسه با زمان نوشته شدن کتاب رفیق مسعود نیست. خب همه این تغییرات صورت گرفته ولی مسئله اینجاست که آیا در این مدت در واقعیت تحت سلطه امپریالیسم بودن ایران هم تغییری به وجود اومده؟ آیا نظام سرمایه داری حاکم بر ایران هم، ماهیتاً تغییر کرده؟ که خوب می دانید که پاسخ منفیه. بعد، اگر این سرمایه داری در زمان شاه محتاج حکومتی بودش که شدیدترین دیکتاتوری ها رو بر مردم اعمال بکنه، آیا امروز دیگه میرا از چنین نیازی شده؟ این را هم می دونیم که این طور نیستش؛ و دیکتاتوری در حال حاضر عریان تر از گذشته و این بار با لفافه اسلام، داره عمل می کنه.

بنابراین، علیرغم همه تغییرات صورت گرفته، می بینیم که ساختار اقتصادی جامعه و فاکتورهای اساسی برای تعیین راه مبارزه برای رسیدن به پیروزی، اینها تغییری نکرده. در نتیجه پس نمی شه گفت که راه چریکهای فدائی خلق به گذشته تعلق داره. برعکس، به اصطلاح اعتبار این راه همچنان باقیه و رهنمودهای رفیق کبیر ما، مسعود احمدزاده همچنان از حقانیت برخورداره.

امروز، البته افراد و نیروهای خشک مغزی هستند که علیرغم واقعیت های خونباری که در حال حاضر هست و با زیر پا گذاشتن تجارب انقلابی دهه ۵۰ و تجربه های دیگه ای که هست، باز، با یک دنده گی و دگماتیسم تمام، راه چریکهای فدائی خلقو نفی می کنند و مردمو از مسلح شدن می ترسونند.

ببینید، زمانی در شرایطی که حکومت تزار برای کشتار کارگران انقلابی باندهای سیاه تشکیل داده بود و لنین در مقابلش، ضرورت جنگ پارتیزانی رو مورد تأیید قرار داد، عده ای به لنین ایراد گرفتند و گفتند که لنین داره در روسیه جنگ داخلی راه می اندازه. و لنین پاسخ داد که خب جنگ داخلی را خود تزار با تشکیل باندهای سیاه آغاز کرده. حالا در ایران، واقعا سال های ساله که جمهوری اسلامی جنگ داخلی بر مردم ما تحمیل کرده. واقعا روزی نیستش که ماشین کشتار این رژیم آروم بگیره. کولبر می کشه، سوختبر می کشه، دستفروش رو می کشه، کشاورز می کشه. خیلی راحت با گلوله می زنه چشم کشاورزی که حق آبه می خواد رو کور می کنه. زندانیان سیاسی را نیست و نابود می کنه. بساط اعدام زنان و مردان از لایه های تهیدست جامعه هم که می دانید همیشه پا بر جاست.

این حکومت، واقعا شرایطی برای کارگران به وجود آورده که کارگر خودش میره خودشو می کشه. تازه، مردم ایران این را هم شاهد بودند که ارتش و سپاه، حتی با سلاح سنگین به جان ستمدیدگان ما افتادند. اونها، در آبان ۹۸ بی محابا با گشودن آتش به روی پیر و جوان و کودک، جویبارهای خون در هر کوچه و خیابان، جاری کردند که البته خب خبرگزاری های خارجی تا جایی که می تونستند رقم کشته شده ها رو خیلی کمتر از واقعیت، یعنی ۱۵۰۰ تن اعلام کردند در حالیکه واقعا این طور نبود خیلی بیشتر بود. حالا این سوال مطرحه که آیا همه اینا بیانگر جریان یک جنگ داخلی در کشور ما نیست؟ آیا این دیکتاتوری، زبانی جز گلوله می شناسه؟ و آیا جز با قهر انقلابی می شه پاسخ قهر ضد انقلابی این رژیم رو داد؟

پس جوانان انقلابی ما باید با جدیت بکوشند تا درس های نهفته در کتاب مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک رو فرا بگیرند. رفقا پویان و احمدزاده گفته بودند که یک تشکل انقلابی در ایران تنها از طریق ایجاد سازمان سیاسی-نظامی و تعرض به حاکمیت، امکان بقاء داره؛ و گفته بودند که تنها با دست زدن به مبارزه مسلحانه می شه کار سیاسی رو تداوم داد. خب صحت و حقانیت این گفته ی داهیانه را هم حضور پایدار چریکها در دهه ۵۰ به اثبات رسونده. پس، خب باید روی این واقعیت تکیه کرد.

امروز، ایجاد گروه های سیاسی-نظامی و تعرض مسلحانه به رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی، اولین قدمیه که باید برای رهائی از شرایط ظالمانه حاکم برداشت. بدون شک، این گروه ها در پرتو آموزش های تئوری مبارزه مسلحانه خواهند تونست صفوف خودشونو گسترش بدن و حمایت معنوی و مادی توده ها رو به طرف خودشون جلب بکنند. بگذارید این را هم من تاکید بکنم که طبقه حاکم در طول تاریخ همیشه در آغاز کار قوی تر بوده. امروز هم دشمنان ما می بینیم که توپ و تانک دارند و از امکانات دنیای مدرن از این چیزهای ارتباطاتی هم برخوردار هستند. ولی ما باید بدونیم که هیچ قدرتی مطلق نیست و با در پیش گرفتن راه درست مبارزه، می شه توازن قوا را به نفع مردم بر هم زد.

در اینجا، البته روشنه که بحث من این نیست که جوانان امروز بروند و مو به مو از اعمال و شیوه های کار چریکهای دهه ۵۰ تبعیت بکنند، بلکه باید امکانات شرایط کنونی رو برای انجام هر چه بهتر مبارزه انقلابی

بشناسند تا اینکه بتوانند راه اصلی که همان راه مبارزه مسلحانه با هدف سازماندهی مسلح توده ها، تشکیل ارتش خلق و متشکل کردن طبقه کارگر در حزب سیاسی خودشه، این راه رو پیش ببرند.

به امید پیروزی کارگران و ستمدیدگان ایران و نابودی دشمنانمان. و ممنون از شما که حوصله کردید و به این بحث گوش دادید. موفق باشید